



**مروری بر زندگی روحانی شهید مدافع حرم، «محمد رضایی» شهید لشکر فاطمیون**

# پیکرش را تا چند روز فقط با دوربین می دیدند...

را جای ناجوری پارک می کرد و راه مردم را می بست، اعتراض می کرد و ناراحت می شد.

#### ■ قصه عمامه شهید

یکی دیگر از دوستان شیخ محمد رضایی می گوید: من مسئول آموزش تک تیر انداز ها هشتم بنابر این از بیان نامم معذورم. من در منطقه ملیجه با شیخ رضایی آشنا شدم. حاج آقا رضایی را اولین بار توی پایگاه دیدم. هنگام نماز صبح بود. پیش نماز ما بود و بعد از نماز برای بچه ها صحبت کرد. در میان صحبت هایش هم شوخی می کرد. اولین بار بود که یک روحانی بسیار شوخ و بشاش را از نزدیک می دیدم. او ادامه می دهد: قصه عمامه شهید را قبلا از بچه ها شنیده بودم. ظاهرا تک تیر انداز های دشمن تیرا در دست وسط عمامه زده بودند و شیخ تنها چند میلی متر با شهادت فاصله داشت. بعد از آن ما چرا، شیخ همیشه با حسرت از آن عمامه یاد می کرد و حرص می خورد.

#### ■ قصه شهادت

درباره شهادت شیخ محمد رضایی روایت های مختلفی بیان شده است. در یکی از روایت ها این گونه آمده: «۱۰ شهریور سال ۹۳ بود و شیخ محمد در منطقه جرمانه دمشق بود. قرار نبود توی این منطقه حضور داشته باشد. شهید رضایی رفته بود تعدادی را از مهلکه نجات بدهد که خودش هم به شهادت رسیده بود و پیکر او و چند نفر دیگر همان جا چند روز مانده بود. جنازه ها زیر تیر مستقیم دشمن قرار داشت و امکان آوردن آن ها نبود. مسئول دیگر می ترسیدند که جنازه ها به دست داعش بیفتند. فقط از دور پیکر شهدا و شیخ رضایی با دوربین دید می شد. به آن ها دسترسی نبود و امکان انتقالشان وجود نداشت. بالاخره روز های سوم و چهارم رزمنده ها تونل زدند و پیکر ها را عده ای با طناب کشیدند و عده ای را از طریق حفر تونل آوردند. «یکی از دوستانش می گوید: تشییعی که برای شیخ محمد رضایی در مشهد برگزار شد تا آن زمان نظیر نداشت. خانواده شیخ در افغانستان بودند و تصور ماین بود که شیخ خیلی غریبانه تشییع خواهد شد اما قیامتی بود روز وداع با شیخ محمد... \* بر داشت آزاد از کتاب «شیخ شهید» نوشته سید سعید موسوی

جمعه بیشتر. گریه ها و ناله هایش دیدنی بود و حسرت حالش را می خورد.م. توی همین جلسات بود که متوجه شدم محمد تعلقش را به دنیا قطع کرده است. همیشه از مسائل سوریه می گفت، از تیپ فاطمیون و شهادت شهدا، از رضا اسماعیلی اولین ذبیح فاطمیون که دشمن بی رحمانه سر از بدنش جدا کرده بود. دشتیان حرف هایش را این گونه ادامه می دهد: در آخرین دیدار می گفت «من این سری می روم و اگر لیاقتی بود شهید می شوم». رفت اما این بار بدون خدا حافظی. مدتی از او خبر نداشتیم. یک بار شماره اش را گرفتم و دیدم خاموش است. خیلی ناراحت بودم و دایم در فکر محمد بودم. شیخ خواهر زاده ای داشت به نام سید علی که خیلی دوستش داشت. آن روز مشغول ناهار خوردن بودیم که در زدند و سید علی وارد شد. پیراهن مشکی که تنش دیدم جا خوردم. گفتم محمد کجاست که سید علی شروع کرد د گریه کردن و من با حیرت از محل کار بیرون آمدم و داخل گلشهر دور زدم و دیدم همه جاعکس شیخ را به در و دیوار زده اند.

#### ■ همه نماز شب خوان ها را بیدار می کرد

«مصطفی رحیمی» یکی دیگر از دوستان شهید می گوید: در حوزه علمیه چهار پنج سالی با هم بودیم و زندگی کر دیم. شب ها همه طلاب می خوابیدند و فقط چند نفر از بچه ها بودند که نافله شب می خواندند. یکی از آن ها هم شیخ محمد بود. او می دانست چه کسانی اهل نافله شب هستند. به سر اغشان می رفت و آن ها را بیدار می کرد. در تمام سال هایی که می شناختمش ندیدم نافله شبش ترک شود. «مهدی رفیعی» یکی دیگر از دوستان شهید می گوید: بسیار به دنیا بی تعلق بود و به من می گفت «مهدی، من طعم دنیا را چشیده ام. من رئیس این مدرسه علمیه هستم. حالا همین را بزرگش کن. حالا تو بگو رئیس جمهوری یک کشور یا چیز دیگر. این همان ریاست است. ریاست این دنیا هیچ مزه ای برای من ندارد. یک زمانی پولدار هستی؛ زمان دیگر کم پول یا بی پول. طعم همه را چشیده ام. هیچ لذتی برایم ندارد.» او ادامه می دهد: با هر کس سریع انس می گرفتم و ارتباط برقرار می کرد. با همه همین طور بود. با بچه ها هم سن و سال خودش، با پیر مرد؛ فرقی هم نداشت. خوش پر خور بود و ولی گاهی هم عصبانی می شد. مثلا گاهی یکی می آمد و موتورش



نوشته است: «بچه آر می بودم. درس هایم را می خواندم و کاری به کار کسی نداشتم. اما توی دوره دبیرستان خیلی شوخی می کردم که البته در دسر هایی هم برایم درست می شد. شاید بر می گشت به دوره کودکی ام که کنجکاو بودم و می خواستم با آدم ها و همه چیز شوخی کنم. به آتش علاقه داشتم. یاد می آید یکی از روز های دوران کودکی مقداری لباس را وسط خانه جمع کردم و به خواهرم گفتم برو دو کبریت بیاورد. می خواستم آتشی درست و حسابی راه بیندازم! برادرم حسین علی تازه به دنیا آمده بود و مادرم وقتی این وضع را دید ترسید و از آن روز به بعد دیگر من رنگ کبریت را ندیدم.»

#### ■ سال های نبودن پدر...

دلتنگی های محمد همیشه برای پدر فراوان بود. پدر اما اکثر ایام نبود و در جنگ افغانستان مجاهد بود و با دشمنان می جنگید. او نیز مثل خیلی از همسن و سال هایش قالی بافی می کرد اما به این کار علاقه نداشت و عاشق مطالعه بود. بیشتر هم کتاب های دینی می خواند؛ کتاب های امام خمینی (ره) و شهید مطهری و بسیاری از کتاب های دینی دیگر و شاید همین انس و الفت با این گونه کتاب ها بود که او را دل بسته ادامه تحصیل در حوزه علمیه کرد و عزم رفتن به نجف برای ادامه تحصیل داشت و سرانجام در سال ۱۳۸۲ در حوزه علمیه چهارده معصوم گلشهر ثبت نام و تحصیلات حوزوی را آغاز کرد. مادرش وقتی از تصمیم محمد خبردار شد با شوق فراوان به او گفت: خدا را شکر فرزندم ادامه زندگی ات را با نور الهی و اهل بیت صیقل بده...

#### ■ به آرامش و پول پشت پا ز دورفت...

«مهدی دشتیان» یکی از دوستان شهید درباره او می گوید: یکی از روز هایی که در حوزه مشغول تحصیل بود به دیدنش رفتم. محمد در نهایت سادگی در حوزه علمیه روز گار می گذراند. به او گفتم کاش با خانواده ات به افغانستان رفته بودی و او در جواب گفت «گاهی فکر می کنم اشتباه کردم و باید با آن ها می رفتم اما خوب که فکر می کنم می بینم این جا با همه جای دنیا متفاوت است. از وقتی در س طبلگی می خوانم انگار خداوند همه چیز به من داده است.» من هم بعد از مدتی از دواج کردم و به تهران رفتم و دیگر تا مدت ها از او خبری

## وداع متفاوت با فرمانده

شهید ولی... چراغچی در مدتی که می جنگید توانست عهده دار مسئولیت طرح و عملیات منطقه ۶ سپاه شود و هنگام شهادت قائم مقام فرمانده لشکر ۵ نصر بود. شهید ولی... چراغچی به سال ۱۳۳۷ در مشهد متولد شد. وی پس از پایان تحصیلات دوره متوسطه برای ادامه تحصیل در رشته مهندسی وارد دانشگاه بیرجند شد اما پس از این که به دلیل انقلاب فرهنگی دانشگاه ها تعطیل شد ولی... درس را رها کرد و به ارتش رفت. اما بلافاصله پس از تأسیس سپاه ارتش را نیز رها کرد و وارد این نهاد انقلابی شد. وی با آغاز درگیری های گنبد توسط ضد انقلاب به این منطقه فت و سپس با شروع جنگ تحمیلی عازم جبهه جنوب شد. ولی... چراغچی در مدتی که می جنگید توانست عهده دار مسئولیت طرح و عملیات منطقه ۶ سپاه شود. مدتی بعد قائم مقام فرمانده لشکر ۵ نصر شد. این شهید عزیز در عملیات بدر مجروح شد و پس از ۲۳ روز تحمل آن عاقبت در ۱۸ فروردین سال ۶۴ به شهادت رسید. این عکس وداع یکی از همرزمان ولی... را به تصویر کشیده است.



## فرزند شهید مدافع حرم اکبر زوار در برابر همرزمان پدر

اکبر زوار جنتی نوزدهمین شهید مدافع حرم آذربایجان شرقی است که دوشنبه در پایگاه تیغور شهرستان حمص سوریه بر اثر بمباران هوایی رژیم صهیونیستی به فیض عظیم شهادت نایل آمد. پیکر این شهید دیروز چهارشنبه پس از اقامه نماز به امامت نماینده ولی فقیه در آذربایجان شرقی و امام جمعه تبریز در گلزار شهدای شنب غازان تبریز به خاک سپرده شد. شهید مدافع حرم اکبر زوار جنتی سه روز قبل در جریان حمله هوایی رژیم غاصب صهیونیستی به پایگاهالتیغور در منطقه حمص سوریه به شهادت رسید تا نام خود را به عنوان نوزدهمین شهید مدافع حرم از آذربایجان شرقی در تاریخ انقلاب اسلامی ثبت کند. مراسم استقبال از پیکر مطهر این شهید سه شنبه ۲۱ فروردین ماه ساعت ۱۷ در سالن حجاج فرودگاه بین المللی شهید مدنی تبریز برگزار شد. فرزند این شهید وقتی در برابر همرزمان پدر قرار گرفت، آن ها با اشک های خوداز او استقبال کردند.



## به مناسبت سالروز عملیات بیت المقدس ۵ ضربه کاری به سازمان زرهی دشمن

نیروهای ایران با پیروزی کامل، موفق به پیشروی در خاک دشمن و آزادسازی مناطق و شهر های مهمی همچون «حلبجه» کردستان عراق شده بودند، یک عملیات انهدامی برای ضربه زدن به ماشین جنگی ارتش عراق در منطقه عمومی «بنجیون» صورت گرفت. این منطقه پیوسته صحنه روبراوی قوای خودی دشمن، از جمله عملیات «والفجر ۴» بود. این یورش بی امان را نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به فرماندهی و هدایت قرارگاه «مضان» به اجرا گذاشت. طی این عملیات، یگان های عمل کننده خودی در شامگاه ۲۲ فروردین ۶۷ با رمز «یا اباعبد... الحسین(ع)» به مواضع نیروهای عراقی حمله و طی روزها درگیری و نبرد، ۴۵ دستگاه تانک و نفربر و صدها خودروی نظامی و ده ها قیسه سلاح سبک و نیمه سنگین دشمن را منهدم کردند و به لشکر ۲۷ ارتش عراق تلفات و خسارات چشمگیری وارد آوردند. همچنین در عملیات بیت المقدس ۵ تعداد ۳ هزار و ۸۱ نفر از نیروهای دشمن کشته و زخمی شدند با به اسارت نیروهای خودی درآمدند.



مرع از منطقه عملیاتی پنجون آزاد و تحرکات بعدی دشمن خنثی شد. با عملکرد پشتیبانی و مهندسی رزمی جنگ جهاد سازندگی در این عملیات، خطوط مقدم دشمن توسط رزمندگان نیروی زمینی ارتش درهم کوبیده شد و ادوات زرهی آن ها هدف قرار گرفت. همچنین ارتفاعات؛ ۱۶۸۰، ۱۸۳۲، ۱۴۷۰، ۱۴۴۰، ۱۵۶۰، ۱۸۳۰ از اشغال ارتش متجاوز صدام آزاد و تمام ارتفاعات غربی پنجون پاک سازی شد. در آخرین ماه های جنگ هشت ساله ایران و عراق و هنگامی که